

خلاصه درس :

حمل دلیل بر « حیثی بودن » بیان!

به رفتارهای فقیهانه ذیل توجه کنید: شیخ مفید - ره - قائل به وجوب دیه بر عاقله و حق رجوع برای عاقله بر جانی است! مرحوم علامه حلی می فرماید: «و لا بعد فيه بل فيه ايضا الجمع بين المعقول و المنقول؛ فان الاجماع لما دل على تضمين العاقلة و العقل لما دل على ان العقوبة انما تجب على الجاني جمع شيخنا المفيد بذهنه الثاقب و فكره الصائب بين الدليلين و الزم العاقلة ضمان الدية لدلالة الاجماع عليه و جعل لها الرجوع على الجاني تعويلا على دلالة العقل»¹ البته ما با مفاد فوق از جناب علامه موافق نیستیم و آن چه عقل می گوید: اصل «شخصی بودن مجازاتها» است نه «شخصی بودن مسئولیتها» و در مسئولیت عاقله حتی بنا بر وضعی بودن و عدم لزوم جبران آن از سوی خاطی، آن چه لطمه می خورد شخصی بودن مسئولیت است - که مشکلی ندارد - نه شخصی بودن مجازات که مشکل دارد؛ لکن به هر حال، طرح ایشان و شیخ مفید می تواند راهگشا در حل تعارض عقل و نقل یا نقل و نقل باشد.

حمل بر اختلاف در اصطلاح یا محامل مختلف لغوی

به متن ذیل توجه کنید: عن جميل بن دراج عن منصور بن حازم قال : ان المؤلى يجبر على ان يطلق تطليقة بائنة و عن غير منصور انه يطلق تطليقة يملك الرجعة فقال له بعض اصحابه: ان هذا منتقض فقال: لا، التي تشكو فتقول يجبرني و يضرنني و يمنعني من الزوج يجبر على ان يطلقها تطليقة بائنة و التي تسكت و لا تشكو ان شاء طلقها تطليقة يملك الرجعة ... قال الشيخ و يمكن حملها على من يرى الامام اجباره على طلاق بائن بان يبارئها ثم يطلقها و ان يكون مختصا بمن تكون عند الرجل على تطليقة واحدة فيكون طلاقها بائنا. اقول و يمكن كون لفظ البائن مستعملا بالمعنى اللغوي فان كل طلاق فهو بائن يوجب التحريم على الزوج ما لم يرجع و يحتمل الحمل على التخيير و على انه لو رجع لجبره الامام على طلاق آخر او على الكفارة و الوطى»².
ما در کتابهای سه گانه «فقه و عقل»، «فقه و عرف» و «فقه و مصلحت» و در تحقیق روش شناسی اجتهاد مطالب وسیعی، در این باره بیان کرده ایم. چنان که بسیاری از این بیانها، در کلمات اعیان فقه، به طور پراکنده، نانهاده و فاقد اصطلاح وجود دارد.³

حمل بر اختلاف در اصطلاح و شبه آن در دو حدیث ذیل نیز عینیت یافته است؛ از امام صادق علیه السلام: «ایما رجل اشتری من رجل بیعاً فهماً بالخيار حتى يفترقا فاذا افترقا وجب البيع»⁴؛ از امام علی - علیه السلام -: «اذا صفق الرجل على البيع فقد وجب و ان لم يفترقا»⁵. وجه تعارض معلوم و حل آن به حمل وجوب در حدیث اول بر معنای لزوم و قطعی شدن معامله و در حدیث دوم بر معنای تمام شدن و حصول ملکیت - هرچند غیر لازم و قطعی - است.

1. مختلف الشیعة، ج9، ص290.

2. الوسائل، ج15، ابواب الایلاء، باب 10، ص544، حدیث 2، و ذیل آن.

3. بخشی را ما در دفتر 1001 نکته اصولی، صفحات مختلف، آورده ایم.

4. الوسائل، ج18، ص6، ح 23014.

5. همان، ص7، ح 23017.

بسم الله الرحمن الرحيم

یک موردی که خوب است بحث کنیم بحث « حیثی بودن بیان » است. منظور این است که گاهی اوقات یک نصی یک حیث را بیان می کند، نص دیگر حیث دیگر را بیان می کند. اگر قرار شد دو حیثیت باشد ولو بدون توجه به حیثی بودن تعارض درست می شود ولی با توجه به حیثی بودن تعارض برطرف می شود. پس حیثی بودن منشأ توهم تعارض و حمل بر حیثی کردن رافع تعارض است.

مثال: می دانید که ما در فقه یک اصطلاح داریم به نام ضمان عاقله که اجماعی است. به این معنا که اگر کسی خطأ کسی را از پا درآورد مثل این که در خواب کسی را بکشد یا این که می خواست حیوانی را بزند و تیر کمانه کرد و منحرف شد و به انسانی خورد، خودش ضامن نیست بلکه بستگان پدری اش ضامن هستند. این به قول بعضی ها خلاف عقل است و بلکه خلاف نقل است خداوند می فرماید: «لا تزر وازرة وزر اخرى».

شیخ مفید فرموده: ما به خاطر اجماع و روایتی که داریم ضمان عاقله را قبول می کنیم ولی صرفاً برای حل دعوا و الا عاقله می توانند به قاتل رجوع کنند و مبلغ را بگیرند. در این مثال بین اجماع و روایات و ادراک عقل تعارض است. شیخ مفید می گوید در این جا تعارض حیثی است (البته این حرف ها در کلام شیخ مفید نیست ولی منظورش همین است). آن که می گوید عاقله ضامن است فقط از این حیث می گوید که وظیفه ی پرداخت با عاقله است و در واقع می خواهد حق رجوع اولیاء مقتول را بگوید اما از حیث استقرار ضمان در مقام بیان نیست. اجماع و روایات جهت استقرار را نظر ندارند، فقط اولیاء مقتول می توانند مراجعه کنند.

جناب علامه حلی در مختلف الشیعه وقتی این حرف را از شیخ مفید شنید از این حرف تعریف کرده و گفته ایشان تعارض را حل کرده است. (برخی از علمای دیگر مثل آقای خویی و صاحب جواهر طوری دیگر گفته اند. این ها می گویند این حکم فقط یک حکم تکلیفی است نه این که دین باشد و دادگاه بتواند اموال آن ها را مصادره کند.)

شخصی بودن مجازات ها و شخصی بودن مسئولیت ها

شیخ مفید و علامه حلی گفتند ضمان عاقله مخالف عقل است ولی ما یک بحث شخصی بودن مجازات ها داریم و یک بحث شخصی بودن مسئولیت ها. این دو خیلی با هم مخلوط می شوند. آن چیزی که مسلم عقل می گوید شخصی بودن مجازات ها است. یعنی زید گناه کند، عمرو را بزنند. این خلاف عقل است ولی ما نداریم شخصی بودن مسئولیت به این معنا که هر کسی تخلف کرده خودش مسئول باشد. بلکه بعضی اوقات مصلحت اقتضا می کند کسی دیگر مسئول باشد مثل خطای قاضی، خطای کارگزاران نظام و ... در بحث عاقله ضمان دیه مجازات نیست اگر مجازات بود خودش هم نباید می داد چون خطا هست و خطا اگر غیر مقصر باشد مجازات ندارد. جنس دیه مسئولیت مدنی است و باید برود در کتاب ضمان. ما به علامه می گوئیم اگر عاقله حق رجوع هم نداشته باشد به جانی (که اتفاقاً ندارد) باز با اصل عقلی منافات ندارد؛ فرق است بین مسئولیت مدنی، ضمانت مالی این شخصی نیست ، قاضی خطا می کند ولی بیت المال می پردازد. پس فرق است بین شخصی بودن مسئولیت که دلیل ندارد و شخصی بودن مجازات ها. در تمام مواردی که قاعده ی احسان جاری است که شخصی خطا می کند نهاد دیگری می پردازد. از این جهت در این جا جمع بین دلیلین هم نمی خواهد. پس تعارض در این جا تعارض نبود اما نکته اش در شخصی بودن مجازات ها و شخصی بودن مسئولیت ها.

حمل بر اختلاف در اصطلاح یا محامل مختلف لغوی

یکی از مناشئ تعارض این است که امام در دو موقع یا دو امام مطابق دو اصطلاح حرف بزنند که این اصطلاح ها کلمه اش یکی است ولی معنایش متفاوت است. یا اگر اصطلاح هم نیست، معنای لغوی. مثلاً یکی معنای اصطلاحی مراد باشد و یکی معنای لغوی. کسی که قدرت بر حمل ندارد این دو را متعارض می بیند.

یک راوی معروفی داریم به نام منصور بن حازم. جناب منصور یک زمانی به یک نفر گفت اگر کسی ایلاء کند همسرش را (قسم بخورد که همبستر نشود) مجبورش می کنند که طلاق دهد. طلاقش هم طلاق بائن است که حق رجوع ندارد و بعد غیر منصور از شان روایت می کند که طلاق رجعی است. از جمیل بن دراج (از فقها و مراجع زمان خودش بوده که روات سؤالات فقهی خودشان را از او می پرسیدند) پرسیدند که این چطوری است؟ ما تناقض شنیدیم؟ او جواب داد نه تناقض نیست. صورت فرق می کند گاهی مردی که ایلاء کرده زنش شاکی است از دست شوهر و ایلاء او به این خاطر بوده که به او ضربه بزند این شخص را باید مجبور به طلاق کنند و طلاقش بائن است ولی اگر زن شاکی نبوده است طلاقش رجعی است. این به اختلاف حالات بر می گردد.

شیخ حر عاملی (شیخ حر هم زبان عربی را خوب می شناسد و هم محدث خبیر است) می گوید بائنی که منصور بن حازم گفته به معنای لغوی باشد نه اصطلاحی. طلاق بائن یعنی طلاق که باعث جدایی می شود و هر طلاقی به این معنا بائن است. لذا محامل مختلف لغوی باعث تعارض شده است. اگر این راه پیدا کند در ادله ی ما خیلی وقت ها می شود بین روایات جمع کرد. البته جمع های دیگری هم مطرح کرده اند که می توان گفت آن ها جمع تبری است.

مثال دیگر: یک روایتی از پیامبر داریم که در ابتدای خیارات، خیار مجلس خوانده آید که پیامبر می فرمایند وقتی که متبایعان بیع می کنند تا وقتی از هم جدا نشده اند بیع واجب نشده و اذا افترقا وجب البیع این همانی است که فقها می گویند تا زمانی که مجلس برقرار است بیع واجب نشده است ولی زمانی که مجلس به هم خورد دیگر بیع واجب می شود. ولی از امام علی ع روایت داریم که زمانی که صفق الرجل علی البیع یعنی بسته شد بیع، دست داد برای بیع، بیع واجب می شود ولو از هم جدا نشده باشند. آیا نمی شود گفت آن «وجب» که پیامبر گفتند با «وجب» امیرالمؤمنین دو معنای مختلف دارد. آن «وجب» که پیامبر گفتند یعنی لازم می شود به همین خاطر علما از این حدیث برداشت کرده اند که دیگر خیار ندارد ولی «وجب» که امام علی فرمودند یعنی بیع تمام می شود، یعنی ثبت البیع اما لازم یا جائز در مقام بیان این جهت نبوده اند. پس تعارضی در کار نیست. مرحوم شیخ حر گاهی در وسائل می گوید خود آهنگ، حمل بر تفاوت آهنگ، لحن. برخی موارد داریم فیه بأس و برخی موارد داریم لا بأس به، شیخ حر می گوید: لا بأس به یعنی فیه بأس شدید. وقتی لا بأس را یک مقداری بکشیم می شود استفهام انکاری مثلاً یک کسی می گوید من به صورت شخصی زده ام اشکال دارد؟ حضرت می فرمایند: اشکال ندارد؟! ولی در نوشتن می نویسند لا بأس به. خلاصه ندانستن آهنگ صدور نص از معصوم و حمل روایات بر تفاوت آهنگ صدور موجب بر طرف شدن تعارض است.